

Ramin Jahanbegloo, "Liberal Intellectuals in Post-Revolutionary Iran," *Iran Nameh*, 27:2-3 (2012), 186-192.

روشنفکری لیبرال در ایران بعد از انقلاب

رامین جهانbegloo

مدرس علوم سیاسی دانشگاه تورنتو

Ramin Jahanbegloo

ramin495@yahoo.com



رامین جهانbegloo (زاده ۱۳۳۵) جهانbegloo درجات کارشناسی و کارشناسی ارشد را به ترتیب در سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۳ در رشته فلسفه، تاریخ و علوم سیاسی از دانشگاه سوربن اخذ کرد و سپس موفق به کسب مدرک دکترا از همان دانشگاه گردید. فعالیت‌های آموزشی وی در سال ۱۹۹۳ در انجمن حکمت و فلسفه در تهران آغاز شد. در دهه پیش به عنوان محقق انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران و محقق مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد مشغول به کار شد و چندی نیز رئیس بخش مطالعات معاصر در مرکز تحقیقات فرهنگی تهران بود. در بین سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۷ در مرکز مطالعات جوامع در حال توسعه در دهلی نو مشغول به تدریس شد. وی اکنون استاد علوم سیاسی و محقق مرکز اخلاق در دانشگاه تورنتو است. جهانbegloo در اسفند ۱۳۸۸ جایزه صلح سال ۲۰۰۹ سازمان ملل را در بارسلون اسپانیا دریافت کرد. برخی از نوشته‌های جهانbegloo عبارتند از: جهانی بودن: پانزده گفتگو با اندیشمندان امروز جهان (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲)؛ حاکمیت و آزادی: درس‌هایی در زمینه فلسفه سیاسی مدرن (، ۱۳۸۳)؛ در آینده: گفتگو با آشیش ناندی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴)؛ ذهن زمستانی: تأملاتی درباره زندگی در جهانی ناپایدار (تهران: نشر نی، ۱۳۸۸)؛ مدرن‌ها (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵).

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2012/27.2-3/186-192.

بحث دربارهٔ لیبرالیسم در ایران همواره با اشاره به دولت‌های لیبرال در اروپا و آمریکا و بدون توجه به آثار و افکار اندیشمندان لیبرالیسم کلاسیک صورت می‌گیرد. به همین جهت زمانی که صحبت از روشنفکری لیبرال به میان می‌آید، اکثر معتقدان به این مکتب به عنوان «بورژوا»، «دشمنان طبقهٔ زحمت‌کش»، و «طرفداران امپریالیسم غربی» معرفی می‌شوند. در حالی که لیبرالیسم کلاسیک قبل از اینکه آموزهٔ ایدئولوژیک حزبی سیاسی باشد به منزلهٔ اندیشه‌ای فلسفی دربارهٔ انسان و آزادی‌های اجتماعی او شکل گرفته است. در حقیقت زمانی که به نوشته‌های سه متفکر اصلی لیبرالیسم کلاسیک یعنی بنجامن کنستانت (Benjamin Constant 1776-1830)، جان استوارت میل (John Stuart Mill 1806-1873)، و الکسی دو توکویل (Alexis de Tocqueville 1805-1859) باز می‌نگریم، چهار نکتهٔ اصلی برای تعریف و توضیح مکتب لیبرالیسم به چشم می‌خورد.

نخست اینکه لیبرال‌ها مدارا یا تساهل را به عنوان یکی از ارزش‌های مهم جوامع مدرن به حساب می‌آورند. دوم اینکه آزادی از دیدگاه لیبرال‌ها به معنی رهایی از موانعی است که دولت یا هر نهاد اجتماعی دیگری در مقابل فرد قرار می‌دهد. اهمیت یافتن چنین ساحتی از آزادی (که آیزا برلین آن را «آزادی منفی» می‌نامد) نکتهٔ سوم را برجسته می‌کند و آن مسألهٔ فردیت است. احترام به فرد و فردیت یکی از اصول مهم لیبرالیسم است که آرمان‌هایی چون آزادی سخن، آزادی مالکیت خصوصی، آزادی دین، و بالاخره بازار آزاد را به همراه دارد. و بالاخره نکتهٔ چهارم که مهم‌ترین اصل لیبرالیسم کلاسیک و شیوهٔ نگرش آن به دولت مدرن است و در نقد قدرت‌های خودسرانه و محدود کردن حاکمیت خلاصه می‌شود. فراموش نکنیم که نقد بنجامن کنستانت از دموکراسی آتنی و از قرارداد اجتماعی روسو به منزلهٔ تجلی مدرن آن در این فکر خلاصه می‌شود که لیبرالیسم نگاه خود را از حضور دائمی در گسترهٔ همگانی به آزادی‌های فردی در عرصهٔ خصوصی معطوف می‌دارد. طبیعی است که با چنین نگرشی لیبرالیسم خود را مدافع دموکراسی با میانجی و مخالف هرگونه دموکراسی مشارکتی و یا دخالت بیش از اندازهٔ دولت در امور خصوصی افراد می‌داند.



البته می‌توان دولتمردی لیبرال بود و به حقوق اجتماعی مردم نیز توجه داشت. از این رو لیبرال بودن الزاماً به معنی تبعیض قائل شدن و زیر پا گذاشتن یکایک حقوق مدنی افراد جامعه نیست. شاید به همین دلیل در سیاست آمریکای شمالی میان لیبرالیسم و محافظه‌کاری تفاوتی اساسی برقرار است. لیبرالیسم در آمریکا یا کانادا را نوعی «لیبرالیسم اجتماعی» نیز می‌نامند که با آرمان‌هایی مرفعی مثل New Deal فرانکلین روزولت یا حق رأی برای سیاهان آمریکا در دوران جان اف کندی همراه است. جان اف کندی در پاسخ به این پرسش که «لیبرال کیست؟» می‌گوید:

لیبرال کسی است که به پیش رو و نه به پشت سر خود نگاه می‌کند. او کسی است که از ایده‌های جدید بدون واکنش‌های سفت و سخت استقبال می‌کند. او کسی است که در مورد رفاه مردم، سلامت آنها، مسکن آنها، تحصیلات آنها، کار آنها، حقوق و آزادی‌های مدنی آنها دلسوز است. او کسی است که معتقد است می‌توانیم فراسوی بن‌بست‌ها و سوءظن‌هایی که بر سیاست‌هایمان در خارج از آمریکا چنگ انداخته است قدم برداریم. اگر این معنی «لیبرال» بودن است پس من افتخار می‌کنم که لیبرال هستم.^۱

این گفته کندی معرف اصول لیبرالیسم آمریکایی است که انقلاب آمریکا و اعلامیه استقلال آنها را پایه و اساس قرار می‌دهد. در حالی که لیبرالیسم فرانسوی بر مبنای آرمان‌های جمهوری خواهی انقلاب فرانسه قرار گرفته است. در یک کلمه، لیبرالیسم آمریکایی خود را دنباله‌رو آرمان‌هایی چون آزادی فردی و برابری سیاسی و اصل نمایندگی می‌داند در حالی که لیبرالیسم فرانسوی بر مفهوم اراده مردمی، جامعه سیاسی و حقوق اقتصادی مردم تأکید بیشتری دارد. بهترین گواه تاریخی و نمونه سیاسی لیبرالیسم فرانسوی قرن نوزدهم شخصی چون فرانسوا گیزو (François Guizot) است که همچون هم‌عصر خود الکسی دو تکیویل برابری شرایط را محور اصلی تاریخ جدید اروپا لحاظ می‌کند. ولی لیبرالیسم گیزو همچنین به این اصل توجه دارد که «قدرت هیچ اسراری برای جامعه ندارد، زیرا جامعه هم دیگر هیچ معمایی برای قدرت ندارد.»^۲

بنابراین آنجا که لیبرالیسم آمریکایی از فاصله میان آزادی‌های فردی و نقش دولت سخن می‌گوید، به عکس لیبرالیسم فرانسوی می‌کوشد تا گستره خصوصی و گستره عمومی را یکی کند. از این رو، لیبرالیسم فرانسوی بسط و توسعه هر چه بیشتر آزادی‌های فردی را در ساحت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی

می‌بیند که دولت به منزله اراده مردمی و حاکمیت ملی نقش مؤثری در اداره آن ایفا می‌کند. بنابراین از دیدگاه لیبرال‌های فرانسوی رهایی بی قید و شرط اقتصادی و سیاسی از دولتی که خود را جمهوری خواه و نماینده مردم می‌داند معنایی ندارد. با این اوصاف شاید بتوان گفت که لیبرالیسم ایرانی از لحاظ تفکر و خط مشی سیاسی تا حد زیادی تحت تأثیر مستقیم لیبرالیسم فرانسوی و اعتقاد آن به آزادی‌های دموکراتیک و کسب و کار آزاد همیشه با نیم نگاهی به نقش مؤثر دولت و کارگزاران آن همراه بوده است. ولی اکنون باید به این موضوع پرداخت که چرا لیبرالیسم در فضای روشنفکری ایران مرعوب و مظلوم واقع شده است.

سنت روشنفکری در ایران با دو مقوله مارکسیسم و اسلام‌گرایی پیوند خورده است و بحث در درباره نقش روشنفکری لیبرال و سکولار خارج از حیطه ایدئولوژیک چپ در فعل و انفعالات اجتماعی و سیاسی ۳۰ سال اخیر ایران محل جدال و مناقشه دامن‌داری بوده و هست. همچنین اینکه در دوران بعد از انقلاب ۱۳۵۷ به چه کسانی می‌توان لقب «روشنفکر لیبرال» را خطاب کرد، خود جای بحث و گفتگو دارد. اما به هر حال و با هر تعبیر شاید اصلی‌ترین ویژگی‌های برشمرده برای روشنفکری لیبرال بعد از انقلاب همان اعتقاد به جدایی دین از دولت و اولویت دادن به دو اصل دموکراسی و حکومت قانون بدون تأکید بر ضرورت انقلاب است.

حوادث سال‌های آخر سلطنت محمدرضا شاه پهلوی و بالطبع سال‌های نخستین انقلاب که هم‌زمان با اسطوره چپ و به قدرت رسیدن اسلام‌گرایی افراطی همراه بود، آزمونی بزرگ برای روشنفکران لیبرال به شمار می‌آمد. بسیاری از آنها که مدعی دفاع از قانون و آزادی در رژیم شاه بودند، اکنون در مقابل آزمون بزرگ‌تری قرار داشتند که در برابر استبدادخواهی‌ها و قدرت‌طلبی‌های حکومت اسلامی و تصمیم‌گیری‌های ایدئولوژیک و گاهی دیکتاتورمنشانه گروه‌های سیاسی چگونه موضع‌گیری کنند. در این میان روشنفکران لیبرالی چون شاهرخ مسکوب (۱۳۰۴-۱۳۸۴)، مصطفی رحیمی (۱۳۰۵-۱۳۸۱) و داریوش شایگان (۱۳۱۳-) که از مقوله‌هایی چون دموکراسی و تساهل و احترام به قانون سخن به میان آوردند در رده

^۱Eric Alterman, Why We're Liberals: A Political Handbook for Post-Bush America (New York: Viking, 2008), 32.

^۲François Guizot, De la peine de mort en matière politique (Paris: Béchét, 1882), 84-86.

طردشدگان از حوزه روشنفکری سیاسی قرار گرفتند. بسیاری از این عده ترک وطن کردند و در کشورهای چون فرانسه، آلمان یا آمریکا گوشه تبعید برگزیدند. در حقیقت روشنفکران لیبرالی که نه در طیف چپ و نه در طیف اسلام‌گرایی قرار می‌گرفتند خود را در گستره همگانی جدیدی یافتند که آغشته از گفتمان‌های ایدئولوژیک ضدروشنفکری و ضدلیبرالی بود. هرچند که خشونت‌های دوره اول انقلاب بی‌حد و حصر بودند، ولی حال و هوای انقلاب موجب ایجاد روحیه‌ای ضدلیبرال در میان روشنفکران ایرانی شد و ارزش‌های لیبرالی و دموکراتیکی چون حقوق بشر و حکومت قانون قربانی ناکجاآبادهایی شدند که یکسره خواستار نابودی لیبرال‌ها بودند.

بدین ترتیب در دوره نخست وزیری مهندس بازرگان، او و افراد کابینه‌اش لیبرال خوانده می‌شدند. این صفت از سوی بسیاری از فعالان چپ و افراطیون اسلامی با بار ارزشی منفی در مورد مرحوم مهدی بازرگان (۱۲۸۶-۱۳۷۳) به کار گرفته می‌شد. هرچند که مهندس بزرگان فردی مؤمن بود و به بنیادهای سکولار و غیردینی لیبرالیسم کلاسیک اعتقاد نداشت ولی مواضع سیاسی او اعم از احترام به آزادی‌های مدنی و تأکید بر مالکیت فردی علیه اقتصاد بسته دولتی به دو مفهوم کلیدی لیبرالیسم یعنی آزادی اقتصادی بازار و آزادی‌های فردی نزدیک بود. ولی گفتمان اسلام لیبرال مهندس بازرگان قدرت رویارویی اسطوره‌ای و سیاسی با اسلام انقلابی آیت‌الله خمینی (۱۲۸۱-۱۳۶۸) و اسلام تاریخی‌گر علی شریعتی را نداشت و در برابر حملات گفتمانی انقلابیونی که واژه لیبرال را تبدیل به فحش سیاسی کرده بودند^۳ به گوشه عزلت کشانده شد. سال‌ها بعد محسن رضایی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام و فرمانده اسبق سپاه پاسداران به این مسأله اشاره کرد که «امام با انتخاب بازرگان بزرگ‌ترین کلاه را بر سر آمریکا گذاشت.» در حقیقت بر همه روشن بود که از بدو تأسیس جمهوری اسلامی ایران در بهار ۱۳۵۸ مکانی برای افکار لیبرال، چه دینی و چه غیر دینی، در ساختار سیاسی جامعه وجود نداشت و افراط‌طلبی‌های چپ و راست در ایران آن زمان مانع این شد که اصول لیبرالیسم کلاسیک در میان اقشار مختلف جامعه پا گیرد. ولی برکناری مهندس بازرگان و انهدام کابینه او به معنای افول لیبرالیسم در جامعه ایران نبود.

با پایان جنگ، مرگ آیت‌الله خمینی، و شکاف نسل‌ها روحیه سیاسی و فرهنگی جدیدی در ایران سال‌های ۱۳۷۰ حاکم شد. با آغاز ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و رشد مباحث و مجالس روشنفکری دگرگونی جدیدی در میان روشنفکران دینی و غیردینی صورت گرفت و میانه‌روی سیاسی و لیبرالیسم فکری و نظری بار دیگر در میان بسیاری از آنهایی پا گرفت که در دوره اول انقلاب ایران مغضوب شده و یا به تبعید رفته بودند. در دامن چنین فضایی بود که روشنفکران دمکرات و لیبرال غیر دینی تصمیم به ایجاد مجلاتی چون فرهنگ و توسعه، گردون، گفتگو و نگاه نو گرفتند و اصلاح‌طلبان دینی در صدد ایجاد مجلاتی چون کیان، زنان و ایران فردا برآمدند. برخی نیز چون داریوش شایگان، هرمز همایون‌پور و کامران فانی دست به ایجاد انتشاراتی چون نشر فرزاد روز زدند که محلی برای دیدار و گفتگو و بحث درباره مباحث روشنفکری روز شد. به ثمر رسیدن این کوشش‌ها نه تنها نشان از تغییر نسل در ایران و توجه روز افزون جوانان به مقولاتی چون سینما، فلسفه، جامعه‌شناسی و تاریخ بود، بلکه گویای عطش جامعه ایران برای قرار گرفتن در مسیر نوگرایی فرهنگی و روشنفکری و طرح مفاهیمی چون مدرنیته، دموکراسی، جامعه مدنی و سکولاریسم بود. روشنفکری دموکراتیک و لیبرال سال‌های ۱۳۷۰ را می‌توان به عبارتی روشنفکری دوره گذار جامعه ایران از ساختار انقلابی و ناکجاآبادی به دوره جامعه مدنی دانست.

واضح است که فعالیت‌های نخبگان فرهنگی سال‌های بعد از پایان جنگ ایران و عراق همراه با خستگی روحی و مفهومی از انقلابی‌گری سال‌های ۱۳۶۰ با مقتضیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جدیدی روبرو بودند که با فروپاشی دیوار برلین و پایان جنگ سرد و شک و تردیدها و پرس‌وجوهای نسل جوان بعد از جنگ احتیاج به تحول روشنفکری مهمی بود. در سال‌های دهه ۱۳۷۰ برخی از روشنفکران نسل جوانتر چون بابک احمدی، حمید عضدانلو، کاوه بیات و موسی غنی‌نژاد با فاصله گرفتن از میانی ایدئولوژیک چپ و پرداختن به مشغله‌های فکری و فلسفی محافل اروپایی ضمن توجه به نکات مهم تاریخی معاصر ایران به شکل‌گیری اندیشه لیبرال در ایران کمک کردند.

همان‌طور که گفته شد در شکل‌گیری این جریان رویگردانی عمومی جهان بعد از جنگ سرد از مفهوم انقلاب و طرح نگرش اصلاح و اصلاحات نقش مهمی را ایفا کرد. و این نشان می‌دهد که روشنفکران ایرانی که به لیبرالیسم فلسفی، سیاسی، یا اقتصادی توجه

^۳تورالدین کیانوری، دبیر کل اسبق حزب توده در یکی از مصاحبه‌های خود گفت: «حزب توده برای اولین بار واژه‌هایی مانند لیبرال بورژوازی را به کار برده و به شکرانه فعالیت‌های حزب توده امروز لیبرالیسم در ایران فحش محسوب می‌شود.»

خاصی نشان دادند بر خلاف بسیاری از روشنفکران انقلابی نسبت به رویدادهای جهانی و مسائل فکری مدرن بی‌علاقه و بی‌اعتنا نبودند و با تجارب مدنی و دموکراتیک جوامع اروپایی شرقی و آمریکایی لاتین آشنایی کامل داشتند. از این جهت روشنفکری لیبرال دوره بعد از انقلاب از بسیاری جهت شباهت زیادی به افکار روشنفکری قبل و بعد از انقلاب مشروطیت داشت که در دوره رضاشاه پهلوی در افرادی چون محمدعلی فروغی شکل کامل‌تری پیدا کرد. از سوی دیگر توجه افرادی چون فرزین وحدت، مهرزاد بروجردی، سید جواد طباطبایی، ماشاءالله آجودانی و حاتم قادری به تجددخواهی متفکران دوره مشروطیت و بعد از آن را باید به عنوان پدیده‌ای مشخص در شکل‌گیری دوران جدیدی از اندیشه لیبرالیسم در ایران معاصر قلمداد کرد. ولی به طور کلی ارزش‌هایی که تا دو دهه پیش زیر عنوان تحقیرآمیز ارزش‌های لیبرالی از آنها نام برده می‌شد به نوعی از سوی روشنفکران دهه ۱۳۷۰ به عنوان ارزش‌های جامعه مدنی و مدرن از آنها یاد شد که در جهت باز شدن فضایی سیاسی و نقد ایدئولوژی‌ها مورد بحث و گفتگو قرار گرفتند.

بطور مسلم با فرو نشستن شور و شوق ناشی از انقلاب و رویگردانی از مقوله خشونت و نقد مرگ‌طلبی تحول مهمی در جامعه روشنفکری ایران صورت گرفت و اثر متفکران تامگراستیز (ضدتوتالیتریسم) مانند میشل فوکو، ژان فرنسوا لیوتار، کورنلیوس کاستوریادیس، ریچارد رورتی، یورگن هابرماس، و پل ریکور از محبوبیت خاصی در میان روشنفکران لیبرال ایرانی بر خوردار شد. بسیاری از روشنفکران ایرانی که از خوانندگان، مفسران و مترجمان این متفکران بودند دست به تفسیر تازه‌ای از فلسفه زدند و از این راه هم امکان حیات تازه‌ای برای جامعه‌شناسی و علوم سیاسی در جامعه ایران ممکن شد و هم جامعه‌پذیری ارزش‌های مدرن و پسامدرن شد. برای بسیاری از روشنفکران لیبرال بعد از انقلاب روشنفکر دیگر شخصیتی تک‌ساحتی و ایدئولوژی‌زده نبود، بلکه وجدان اجتماعی بیداری بود که فراسوی جزم‌اندیشی‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی در جستجوی فکر آزادی بود. شاهرخ مسکوب در یادداشت‌های خود در این دوره از زندگی‌اش می‌نویسد: "روشنفکر که مقوله یکدست و یکپارچه نیست. استالین و هیتلر هم روشنفکرهای خودشان را دارند. من شخصا به روشنفکری ارادت دارم که راه آزادی را برود، آزادی وجدان یا فکر، آزادی اجتماعی. البته هر کسی که راه برود گمراه هم می‌شود. آن وقت صداقت لازم است که اگر دید عوضی رفته برگردد."^۴

در کنار مفهوم آزادی روشنفکران لیبرال بعد از انقلاب به دو مقوله توسعه اقتصاد مدرن و جامعه مدنی هم توجه ویژه‌ای پیدا کردند. به گفته موسی غنی‌نژاد، یکی از روشنفکران لیبرال طرفدار اقتصاد آزاد: توسعه، هدف مدرنیزاسیون یا نوسازی است و نوسازی هم فرایندی است که لاف‌ل‌وزن نظری آن بر دوش روشنفکران است و لذا روشنفکران حاملان نوسازی‌اند برای رسیدن به توسعه. روشنفکران سازندگان اندیشه هستند... به نظر من روشنفکران ایرانی وظیفه و رسالت خود را به درستی انجام نداده‌اند و بر خلاف جهت وظیفه خود کار کرده‌اند. روشنفکر کسی است که از وضع موجود و از قدرت سیاسی حاکم انتقاد نظری می‌کند در حالی که روشنفکران ما در نقد قدرت سیاسی مبنای نظری محکمی را مد نظر نداشته‌اند. یکی از مهم‌ترین نقایص و کمبودهای روشنفکران ما فقدان آزاردهنده اندیشه اقتصادی است گویی اقتصاد برای روشنفکران ما اهمیت و منشأیت ندارد... از نظر من اقتصاد زیربنا است اما نه به معنای مارکسیستی آن. اقتصاد زیربنای اندیشه و جامعه مدرن است.^۵

غنی‌نژاد در گفتگوی دیگری با سیروس علی‌نژاد به این مطلب اشاره می‌کند که ایجاد نهادهای مدنی و دموکراسی در ایران بدون توجه به اقتصاد آزاد امکان‌پذیر نیست. او می‌گوید: «یک وابستگی خیلی نزدیک بین نظام اقتصادی و نظام سیاسی وجود دارد که اگر آن را نادیده بگیریم آن وقت همین بلایی سر ما می‌آید که تا به حال آمده است. چه در دوره شاه، چه بعد از انقلاب، چه در دوره اصلاحات، اقتصاد آزاد را نادیده گرفتند... سیستم باید طوری باشد که حتی اگر آدم بد در رأس آن قرار گیرد نتواند ضرر زیادی بزند. دموکراسی‌های لیبرالی غرب چنین سیستم‌هایی هستند».^۶

موضوع جامعه مدنی یکی از مفاهیم مهمی است که در کنار مسئله اقتصاد بازار توجه بسیاری از روشنفکران لیبرال غیردینی دوره قبل و بعد از ریاست جمهوری خاتمی را به خود جلب کرد. در کوششی که

^۴ شاهرخ مسکوب، «درباره تاریخ، سیاست، مدرنیته، فرهنگ، و وطن»، ایران‌نامه، سال ۲۲، شماره ۳-۴ (پاییز و زمستان ۱۳۸۴)، ۳۸۷-۳۹۸، نقل بر ۳۹۴.

^۵ رجوع کنید به گفتگو با موسی غنی‌نژاد در www.hawzah.net درباره دموکراسی در ایران ۴ اکتبر در ۲۰۰۸ <http://goftogu.net> ^۶ خطر فروپاشی اخلاق در ایران: گفتگو با موسی غنی‌نژاد، «مراد تقفی»، باب

روشنفکران لیبرال غیردینی به منظور ایدئولوژی‌زدایی از مفهوم جامعه مدنی کردند اصل را بر ارائه تعریف تازه‌ای از این مفهوم گذاشتند. به این دلیل این روشنفکران نه تنها جامعه مدنی را در بستر واقعی آن یعنی غرب بررسی کردند، بلکه آن را به عنوان مقوله‌ای کثرت‌گرا در عرصه‌های گوناگون جامعه ایران مثل جنبش زنان و جنبش دانشجویی مورد استفاده قرار دادند. با توجه به این توضیح می‌توان گفت که روشنفکران لیبرال در نوشته‌های خود پابندی به اصول بنیادین جامعه مدنی چون اصل گفتگوی خشونت‌پرهیز، قانون‌مندی، حقوق بشر، تأکید بر اخلاق مدنی، و کثرت‌گرایی عقیدتی و سیاسی را نشان دادند. زمینه‌های شکل‌گیری چنین اصولی را می‌توان در نخستین ویژه‌نامه مجله گفتگو یافت که تقریباً چهار سال قبل از ورود خاتمی به عرصه سیاست ایران و طرح مسأله مردم‌سالاری به تحقیق درباره مفهوم جامعه مدنی اختصاص یافته است. مراد ثقفی سردبیر مجله در مقدمه این ویژه‌نامه می‌نویسد:

مهم‌ترین موضوع‌های گفتگو آنهایی هستند که مشخصاً با جنبش و انقلاب مشروطیت در ایران مطرح شدند. ارزیابی هدف‌ها و دستاوردهای این جنبش و بازبینی نظریه‌هایی که در این طریق برای اولین بار در ایران عنوان شدند و کارکرد آنان از جمله نکاتی هستند که در این بحث مورد توجه قرار خواهند گرفت. از فصولی که در این بحث کمتر به آن توجه شده است، فصل مربوط به روند شکل‌گیری نهادهایی است که با انقلاب مشروطیت در ایران پا گرفتند. هم آن نهادهایی که معرف دولت مدرن هستند مد نظرند و هم آنها که مؤسس جامعه مدنی می‌باشند.^۷

یکی از مواردی که توجه روشنفکران لیبرال ایرانی را در سال‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ به خود جلب کرد، نهضت قانون‌خواهی مشروطیت بود. از این نظر تحولات فکری روشنفکران لیبرال در ایران با رویکرد معرفت‌شناختی تاریخ‌نگاری همراه بود که به شیوه‌های استثنایی، وجوه مهم و ناشناخته تاریخ مشروطیت را به بحث گذاشت. از جمله این روشنفکران می‌توان به تحقیق ماشاالله آجودانی در کتاب مشروطه ایرانی اشاره کرد که به

این پرسش کلیدی می‌پردازد که چرا صد سال پس از پیروزی نهضت مشروطه در ایران بسیاری از مطالبات اساسی آن مانند دموکراسی، جامعه مدنی، حکومت قانون و آزادی‌های فردی به نتیجه نرسیده است؟ ماشاالله آجودانی خود در گفتگویی با سیروس علی‌نژاد به این مسأله اشاره می‌کند. او می‌گوید:

شکست یا پیروزی مشروطه بستگی به این دارد که شما از چه زاویه‌ای به آن نگاه کنید. اگر از این زاویه نگاه کنید که پس از صد سال ما هنوز نه دولت قانونی داریم، نه نهادهای مدنی داریم، نه به عنوان شهروند یا ملت حقوق داریم، می‌توانیم بگوییم که مشروطیت دستاوردهای خود را به وجود نیاورد... [ولی] یکی از دستاوردهای مشروطیت ایجاد مفهوم بود. درست است که ملت-دولت را تشکیل ندادیم اما کلمه «ملت» قبلاً بار شرعی داشت، انقلاب مشروطیت این بار شرعی را گرفت و به همه مردم ایران اطلاق کرد... بنابراین مشروطیت شکست نخورده است. نهادهایی به وجود آورده و مفاهیمی به وجود آورده که ما در بستر آن مفاهیم بزرگ شده‌ایم و در بستر همین نهادهای نیم‌بند مفهوم جدیدی از انسان ایرانی به دست داده شده است. اینجاست که اگر منصفانه نگاه کنیم مشروطیت در ابعاد فرهنگی هنوز ادامه دارد.^۸

ماشاالله آجودانی از جمله روشنفکران لیبرالی است که با نگاهی امروزی و با توجه به بحران سنت و مدرنیته در ایران و تأکید بر اصولی چون آزادی‌های فردی و جامعه مدنی به تحقیق درباره نهضت مشروطه می‌پردازد. نکته‌سنجی‌ها و موشکافی‌های دکتر آجودانی در خصوص مفاهیمی مانند دموکراسی، حکومت قانون و دولت ملی که در دستگاه فکری لیبرالیسم غربی هر کدام جایگاه و معنای خاصی دارند روشنگر بسیاری از سوء تفاهم‌ها و کوته‌اندیشی‌هایی است که در دوره‌های پیشین روشنفکری ایران دامن بسیاری از سیاستمداران و روشنفکران را گرفته بود. آجودانی در این خصوص می‌گوید:

روشنفکری ایران در دوره مشروطیت ساختار ایدئولوژیک نداشت اما پس از انقلاب عمده‌ترین روشنفکران دارای ساختار ایدئولوژیک‌اند... در دوران ایدئولوژیک هیچ تساهل در تجدد وجود ندارد. همه، خشونت انقلابی و صدای ویرانگری است. این نوع برخورد به طور گسترده‌ای جامعه ما را در بر گرفته بود. در نتیجه روشنفکران این دوره نه منافع ملی‌شان را می‌دیدند، نه شناخت درستی از تاریخ گذشته خود داشتند.^۹

گفتگو، گفتگو، شماره ۱ (تیر ۱۳۷۲)، ۵-۳، نقل بر ۴.

آجودانی: «مشروطه موفق نبود که همان آرزوها را داریم، گفتگوی سیروس علی‌نژاد با ماشاالله آجودانی»، ۳، اوت ۱۳۸۵، مرداد ۱۳۸۵.

<http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2006/08/060803_mv-constitution-ajou dani.shtml>

^۹ www.bbc.co.uk/persian/iran/story

در دوره اخیر بسیاری از نسل جوان تر روشنفکران لیبرال مثل فرزین وحدت انقلاب مشروطیت را به منزله اشاعه عاملیت، فاعلیت، کنشگری در جامعه ایران بررسی کرده‌اند. جالب توجه این جاست که خوانش افرادی چون وحدت از لیبرالیسم مدرن در چارچوب دستاوردهایی چون پارلمان مستقل، مطبوعات آزاد و انتخابات مردمی کوششی است برای فهم و درک جنبش‌های گوناگون صدسال اخیر ایران. وحدت در گفتگویی با جرس به این مسأله اشاره می‌کند که:

فرایند به فاعلیت رسیدن یک جامعه امری انباشتی است که هر کدام از این حرکت‌ها و نهضت‌ها در تنومند شدن آن سهمیم هستند ... جنبش سبز حاصل این فرایند طولانی در تاریخ معاصر ایران است. این جنبش از مردمانی تشکیل شده که تجربه و حس فاعلیت و عاملیت در خود، و هم‌زمان مطالبه اشاعه آن در سطح همگانی جهان‌شمول در آنها به حد بلوغ رسیده و از همین رو خواهان حقوق شهروندی برای آحاد مردم ایران هستند. در ضمن این دو خصیصه اصلی جنبش مدنی کنونی ایران، یعنی بلوغ حس فاعلیت و هم‌زمان جهان‌شمولی آن به ناچار جنبش سبز را به جانب عدم خشونت و صلح‌جویی سوق می‌دهد.^{۱۰}

با در نظر گرفتن همه این نظرپردازی‌ها و اندیشه‌ورزی‌ها در زمینه روشنفکری و سیاست می‌توان نتیجه گرفت که روشنفکران لیبرال بعد از انقلاب در صدد ارائه تعریف تازه‌ای از تاریخ ایران و ارتباط آن با مسأله دموکراسی و جامعه مدنی هستند. شاید بتوان گفت در نتیجه این کوشش‌ها بود که نسل جوان ایرانی با ارزش‌های دموکراتیک و فرهنگ عدم خشونت و کثرت‌گرایی فکری و سیاسی آشنایی یافت و سرانجام شکل مطلوب خود را در جنبش مدنی اخیر ایران یافت. شاید تقدیر تاریخی جامعه ایران در این بود که پس از چند دهه نفی ارزش‌های لیبرال با تحول روشنفکری جدیدی روبرو شود که در جامعه استبدادزده و قهرطلبی چون ایران بر اولویت خشونت‌پرهیزی، حکومت قانون و کثرت‌گرایی سیاسی تأکید کند. بسیار جالب توجه است که اکثر متفکران و روشنفکران ایرانی که امروزه طرفدار نوعی لیبرالیسم، حال چه اقتصادی و چه سیاسی، در ایران هستند از گذشته‌ای غیرلیبرال و گاهی ضدلیبرال می‌آیند. افرادی چون موسی غنی‌نژاد، جواد طباطبایی، ناصر

فکوهی و بابک احمدی که در دوران جوانی از مخالفان سرسخت رژیم سلطنت بودند ولی در طیف لیبرال‌های اسلامی چون مهندس بازرگان و یا افرادی چون مصطفی رحیمی قرار نمی‌گرفتند، امروزه با آنان یکصدا شده‌اند و از نقادان چپ ضدلیبرال در ایران هستند. جالب‌تر اینکه نسل جدید روشنفکری در ایران به زندگی و آثار افرادی چون مصطفی رحیمی (که مدت‌ها مورد غضب واقع شده بودند) توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد.^{۱۱} این توجه و درک جدید را از لابلای رسانه‌هایی در دنیای مجازی می‌توان دید که برای نخستین بار در تاریخ روشنفکری ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد موضوع لیبرالیسم اسلامی و سکولار را با بینشی تاریخی و بدون تعصبات سیاسی مطرح می‌کنند. از آن جمله می‌توان به مقاله تحقیقی محمود صدری تحت عنوان «لیبرالیسم اسلامی و نهضت آزادی ایران» در سایت «جمهوری‌خواهی»^{۱۲} اشاره کرد. همچنین به تازگی برخی از لیبرال‌های جوان ایرانی پایگاه خبری و تحلیلی به نام «بامداد خبر»^{۱۳} ایجاد کرده‌اند که در ارتباط با دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌های ایران است. همچنین برای اطلاعات بیشتر درباره نسل جوان لیبرال در ایران می‌توان به سایت «ایران لیبرالیسم: صدای طرفداران جامعه باز» رجوع کرد که در آن مجموعه پیام‌ها و بیانیه‌های این گروه به چاپ رسیده است.

با این اوصاف به نظر می‌رسد نسل جوان ایرانی داخل و خارج از کشور توجه خاصی به ایده‌های لیبرالی پیدا کرده‌اند و روشنفکران لیبرال غربی و ایرانی دوباره باب روز شده‌اند با این همه نباید فراموش کرد که اندیشه لیبرال برای رسیدن به جایی که اکنون در ایران ایستاده راه درازی را پیموده است و شاید به همین دلیل بسیاری از روشنفکران لیبرال ایرانی و نوآموختگان لیبرال ترجیح می‌دهند برای مستحکم کردن نظام فکری خود سنجیده‌تر گام بردارند.

^{۱۰} فرزین وحدت: جنبش سبز، اشاعه فاعلیت در جامعه ایرانی‌ست. گفتگوی علی هنری با فرزین وحدت، «جنبش راه سبز»، (۱۵ دی ۱۳۸۹):

<http://www.rahesabz.net/story/30381/>

^{۱۱} روشنفکری ایران به او جفا کرد: «گفتگو [ی علی مسعودنیا] با هوشنگ ماهرویان درباره مثنی فکری مصطفی رحیمی»، مهرنامه شماره ۱۳ (تیر ۱۳۹۰)، ۱۶۸.

^{۱۲} محمود صدری، لیبرالیسم اسلامی و نهضت آزادی ایران، از آغاز تا اکنون، «جمهوری‌خواهی (۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۰):

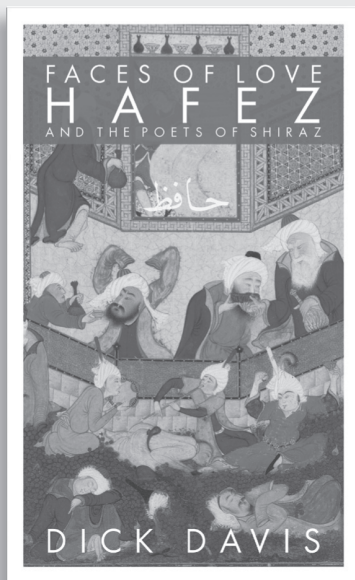
<http://www.jomhourikhahi.com/2011/05/iml.html>

^{۱۳} www.bamdadkhabar.com



MAGE PUBLISHERS

WWW.MAGE.COM



"For me, the most remarkable poetic translation project in the last twenty years has been Dick Davis' ambitious recreations of classical Persian literature. In book after book, Davis has memorably translated one of the world's great literatures into real English-language poetry. Finally, Davis has brought us new versions of Hafez and the great Shiraz poets. What can I say about this new book except: Yes! at last we meet one of the greatest lyric poets in history fully alive in English."

— DANA GIOIA, FORMER CHAIRMAN OF THE NEA AND
AUTHOR OF, *PITY THE BEAUTIFUL: POEMS*

"Dick Davis's love affair with Persian literature has resulted in another marvelous offspring. *Faces of Love* reveals to us the mysterious connections between three vastly different fourteenth-century Persian poets. Through their eyes, Davis brings us that other Iran of poetry, lyrical beauty, diversity, and sensuality; only a lover and a poet could so passionately and meticulously capture the true spirit of these magnificent poems that transcend

the boundaries of space and time." — AZAR NAFISI, AUTHOR OF *READING LOLITA IN TEHRAN*

A giant of world literature, an eloquent princess, a dissolute satirist—these are the three voices translated from fourteenth-century Persian by Dick Davis in *Faces of Love*. Together, they represent one of the most remarkable literary flowerings of any era. All three—Hafez, Jahan Malek Khatun, and Obayd-e Zakani—lived in Shiraz, a provincial capital in south-central Iran, and all drew support from arts-loving rulers at a time better known for invasions and political violence. Love was a frequent subject of their work: spiritual as well as secular, in varieties embracing every aspect of the human heart.

They could hardly have been more different. Hafez—destined to win fame throughout the world—wrote lyrical poetry that was subtle, elusive, and rich in ambiguity. Jahan—largely forgotten until recent decades—was a privileged princess who could evoke passion, longing and heartbreak with uncanny power. (As Davis says: "To have this extraordinary poet's fascinating and often very beautiful poems emerge from six hundred years of virtual oblivion seems almost miraculous.") Obayd—a satirist and truth-teller—celebrated every pleasure of the flesh in language of astonishing and occasionally obscene honesty.

In his introduction, Davis—himself a gifted poet as well as an acclaimed translator and scholar of Persian literature—describes the turbulent world of the three poets and recounts what is known of their lives. His scene-setting includes explanations of poetic conventions of the day: the rules of rhyming and meter, the stylized relationship between author and subject, and the way language sometimes hovers between male and female or between sacred and secular meanings. Detailed explanatory notes follow the poems, along with some personal reflections on the challenge of trying to catch the poetic genius of a culture distant in space and time. Dick Davis does it brilliantly: *Faces of Love* is a bridge that carries us to another age.

As a translator, an eminent scholar of Persian literature, and an acclaimed poet, Dick Davis has published more than twenty books. Educated in England and a member of the Royal Society of Literature, he lived in Iran for eight years. He has taught at the University of California and Ohio State University. His recent translations include Ferdowsi's *Shahnameh: The Persian Book of Kings*, chosen as one of the "ten best books of 2006" by the *Washington Post*.